

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته  
دوره‌ی دوم - سال سیزدهم - جلسه ۳۲ - یکشنبه ۹۵/۹/۲۱

## اشکال سید صدر بر پاسخ سید خویی رحمتهما به شبهه‌ی مذکور

سید صدر رحمتهما معتقدند<sup>۱</sup> آنچه که سید خویی رحمتهما فرمودند پاسخ برای شبهه‌ای دیگر است و جوابی که ایشان ارائه داده است این شبهه را دفع نمی‌کند.

**توضیح مطلب:** مراد جدی از عام نبوی بعد از اینکه مخصص علوی وارد شد، محدّد و مضیق می‌شود و اینکه بگوییم احکام در زمان واحد تشریح شده است، موجب نمی‌شود که خاص ثانی یعنی خاص رضوی قبل از ورودش حجت باشد، بلکه حجت همان عموم است و اگر میزان در تخصیص، مراد جدی باشد فرض این است که عموم نبوی، مخصص به خاص علوی شده است و خاص ثانی هم قبل از ورودش حجت نیست. لامحاله باید عام مخصص را با خاص رضوی نسبت‌سنجی کنیم و نسبتش عموم و خصوص من وجه است. پس اینکه جناب سید خویی رحمتهما زمان مدلول سه روایت را واحد کردند و فرمودند احکام هم‌زمان هستند، مشکل را حل نمی‌کند، بلکه باید زمان ادله و حجج را واحد کنند؛ یعنی عام و خاص اول و دوم را با هم در یک زمان حجت کنیم. و إلا اگر بگوییم این‌ها کشف از یک واقعیت یکپارچه در یک زمان می‌کنند (یعنی

۱. بحوث فی علم الأصول (ط - مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی)، ج ۷، ص ۳۰۵:

و التحقيق: أن هذا الكلام ليس جواباً على هذه الشبهة و إنما هو جواب على شبهة أخرى وقع الخلط بينهما. و توضیح ذلك: أن حدیث نظر الخطابات الشرعية إلى زمان واحد - و هو زمان التشريع - یتب أن زمان مدلول الخطابات كلها واحد و ليس كل خطاب یشرع به حکم جدید من حين صدور الخطاب و بهذا یتم الجواب على شبهة أخرى تورد فی عکس مسألتنا، و هو ما إذا ورد خاص متقدم على عامه، حيث یشکل على تخصيص العام به: بأن النسبة بينهما عموم من وجه، لأن الخاص یشمل الأفراد فی الزمن قبل مجيء العام بخلاف العام فلا تكون النسبة العموم و الخصوص المطلق بل من وجه. فیکون الجواب بالالتفات إلى النکتة التي أبرزها السيد الأستاذ فی المقام، فإنه إذا كانت الخطابات كلها تکشف عن أحكام ثابتة و مشرعة فی زمن واحد فالنسبة بينهما لا تختلف، سواء تقدم العام أو الخاص.

إلا أن هذه النکتة أجنبية عن الشبهة المنارة فی هذا البحث، لأن جهة الإشکال أن العام لا یتقی حجة بعد المخصص الأول إلا فی الباقي، و کون الخطاب یشکل عن أحكام مشرعة فی زمان واحد لا يجعل الخاص الثاني حجة قبل وروده، بل الحجة قبله هی العموم، فإذا كان المیزان فی التخصیص ملاحظة النسبة بین المقدار الحجة من کل دلیل - كما هو مبني انقلاب النسبة - فلا محالة تكون النسبة بین المقدار الحجة من العام حين مجيء المخصص الثاني العموم من وجه، فالإجابة على هذه الشبهة لا بد و أن تكون بتوحيد زمان الدال و الحجة لا الدال و المدلول، كما هو واضح.

مدلول واحد باشد) مشکل حل نمی‌شود؛ زیرا ما با حجج و الفاظ دال بر حجت سر و کار داریم و حجت در زمان امام رضا علیه السلام عام مخصص است که نسبتش با خاص صادر از ایشان، عموم و خصوص من وجه است نه عموم و خصوص مطلق.

### پاسخ سید صدر رضی الله عنه به شبهه‌ی مذکور

ایشان می‌فرمایند<sup>۱</sup> هر مخصصی که می‌خواهیم حاکم بر عام شود باید در آن زمان حجیت داشته باشد و إلا اگر خاصی در زمانی حجیت داشت و مخصص عام بود، سپس حجیتش زائل شد به خاطر اینکه بر خودش مخصصی وارد شد یا اینکه معارض پیدا کرد، در این صورت در استمرار نمی‌تواند مخصص عام باشد به نحوی که قبل بود، بلکه هر مخصصی در هر زمانی بخواهد تخصیص بزند باید خودش زنده باشد. اگر عام نبوی به خاص علوی تخصیص می‌خورد باید این خاص علوی در استمرار، زنده و حجیت باشد تا بتواند مخصص عام نبوی باشد.

سپس ایشان می‌فرماید: اگر مخصص اول در زمان ورود مخصص ثانی وجود داشته باشد و زنده باشد، می‌تواند در کنار مخصص ثانی قرار بگیرد؛ زیرا ملاک تخصیص آن است که در آن زمان زنده باشد و به تعبیر دیگر زمان حدوث مخصص دوم باید مخصص اول باقی باشد و مخصص بودنش در زمان قبل، دخلی در مخصص بودنش در زمان بعد ندارد؛ زیرا در هر زمان، مخصص بودن خاص باید وجود داشته باشد و آثاری که بر تخصیص مترتب است هر آن، همراه بقاء تخصیص نو بشود. لامحاله وقتی مخصص ثانی می‌آید فرض این است که مخصص اول هم باقی است و مانند این است که الآن نو شده است و حجیتش مربوط به این زمان است، به ناچار انقلاب نسبت پدید نمی‌آید؛ زیرا وجودش قبل از این زمان نسبت به این زمان تأثیر و فایده‌ای ندارد. پس خاص علوی با خاص رضوی هم‌زمان می‌شوند و کأن هر دو از امام رضا علیه السلام صادر شده‌اند، لامحاله می‌توانیم عام را به هر دو خاص تخصیص بزنیم.

---

۱. همان:

و الصحیح فی الجواب: أن تحکیم المخصص علی العام و تخصیصه به فی کل زمان موقوف علی حجیة الخاصّ فی ذلک الزمان، فلیس ورود الخاصّ فی زمان معناه ارتفاع حجیة العام إلى الأبد، و لذلك یرجع العام حجة فیما إذا ورد علیه مخصص أو معارض بعد ذلک، و علی هذا الأساس یعرف: أن تخصیص العام فی زمن ورود الخاصّ الثانی بالنسبة إلى کل من المخصصین موقوف علی حجیة ذلک المخصص فی ذلک الزمان، و لا تجدی حجیته فی زمن أسبق، و من الواضح، أن حجیة کل واحد من المخصصین فی زمان صدور الخاصّ الثانی فی رتبة واحدة، و إن كانت إحدى الحجیتین بقائیة و الأخری حدویة. فتخصیص العام بإحدهما قبل الأخری ترجیح بلا مرجح.

و لو لا هذه النکة لزم تأسیس فقه جدید بملاحظة الأدلة الشرعیة المتعارضة و تحديد النسب و العلاقات فیما بینها.

در نتیجه سید صدر علیه السلام با زنده دانستن عام و خاص اول و خاص ثانی، مشکل را حل می‌کند.

### نقد و بررسی اشکال سید صدر بر سید خوبی علیه السلام

حقیقت این است که اشکال شهید صدر بر سید خوبی علیه السلام قابل دفع است؛ زیرا شهید صدر علیه السلام عام و خاص متقدم را از قبل به حال آورد و کنار خاص متأخر گذاشت و به نظر می‌رسد سید خوبی علیه السلام عکس این کار را انجام داد؛ یعنی خاص متأخر را به قبل برد و در کنار خاص اول قرار داد و هر دو را با عام هم‌زمان کرد، لذا با بیان شهید صدر علیه السلام تفاوتی ایجاد نشد و اینکه سید صدر علیه السلام فرمود هم‌زمانی احکام حل مشکل نمی‌کند و باید زمان‌های دال را یکی کرد نه زمان‌های مدلول را، همان کاری است که سید خوبی علیه السلام کرده است؛ یعنی زمان‌های دال را یکی کرد، تنها فرقی با سید صدر علیه السلام در این است که ایشان خاص متأخر را به قبل برد و سید صدر علیه السلام عکسش را عمل کرد.

سید خوبی علیه السلام نمی‌خواهد بگوید که چون احکام همه هم‌زمان است و از یک مصدر تشریح شده پس نمی‌توانیم بگوییم یکی مقدم است تا نسبت منقلب شود. اگر این‌گونه باشد اساساً نسبت‌سنجی معنا ندارد، بلکه می‌خواهد بفرماید الفاظی را که از ائمه‌ی مختلف به ما می‌رسد به منزله‌ی این است که این کلمات را شارع در مجلس واحد گفته است؛ یعنی این فاصله‌ی زمانی را کنار بگذارید و مانند این است که حضرت همه را یک جا فرموده باشند. البته خاصیت اینکه یکی مخصص منفصل است و یکی مخصص متصل است، یکی عام است و یکی خاص است، همه محفوظ است، فقط باید این فاصله‌ی زمانی را از بین ببرید.

مرحوم خوبی علیه السلام مثالی دارد<sup>۱</sup> که این مسئله را خوب تبیین می‌کند. اگر مولایی گفته باشد «اکرم العلماء» و نیز گفته باشد «لا تکرّم الفساق من العلماء» و نیز گفته باشد «لا تکرّم الشعراء من العلماء» به نحوی که منفصل باشند ولی فاصله‌ی زمانی نداشته باشند و قاصدهای او هر کدام، عام و یکی از دو خاص را به افراد تحت فرمانش برسانند، اما یکی زودتر برساند و یکی دیرتر، یکی سر ظهر برساند و یکی دو ساعت بعد برساند، آیا آن افراد تحت امر می‌گویند که چون قاصد دومی دیرتر رسانده ما نسبت‌سنجی عام با خاص دوم را بعد از نسبت‌سنجی با خاص اول انجام می‌دهیم؟ خیر، این‌ها را هم‌زمان فرض می‌کنند کما صدر من

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۴۷۲:

و یتضح ما ذکرناه بالمراجعة إلى الأوامر العرفية، فإنه لو صدر من المولى عام و خاصان فی زمان واحد مع كون النسبة بين الخاصين عموماً من وجه، فأرسل الخاصين إلى العبد فی زمان واحد بتوسط شخصین، فوصل أحدهما إلى العبد قبل وصول الآخر، لا يكون وصول أحدهما قبل الآخر موجباً لاتقلاب النسبة بين العام و الخاص المتأخر، مع صدورهما من المولى فی رتبة واحدة، بل لا بدّ من تخصيص العام بكليهما، كما هو واضح.

المولی؛ یعنی فرض می‌کنند هم‌زمان و توسط خود مولا در مجلس واحد صادر شده است. حدیث رضوی هم مانند آن قاصدی است که کلام را به هر علتی و هر مصلحتی دیرتر آورده است، لذا دلیل بر آن نمی‌شود که اول نسبت عام را با خاص علوی بسنجید و سپس حاصلش را با این خاص بسنجید.

### صورت سوم از قسم اول: یک عام و دو خاص با نسبت عموم و خصوص مطلق

صورت دیگر این است که عامی داشته باشیم و مثلاً دو خاص که نسبت بین خود خاص‌ها عموم و خصوص مطلق باشد، مانند اینکه مولایی فرموده است: «اکرم العلماء» که یک عام است، سپس فرموده: «لا تکرّم العالم المرتکب للکبائر» و نیز فرموده: «لا تکرّم العالم العاصی».

هر کدام از خاص‌ها را اگر با عام مقایسه کنیم اعم و اخص مطلق است. «لا تکرّم العالم المرتکب للکبائر» نسبت به «اکرم العلماء» اخص مطلق است، کما اینکه «لا تکرّم العالم العاصی» هم نسبت به «اکرم العلماء» اخص مطلق است. نسبت این خاص‌ها بین خودشان نیز عموم و خصوص مطلق هستند؛ زیرا «العالم المرتکب للکبائر» اخص از «العالم العاصی» است.

حکم این صورت اعمال هر دو خاص است، هرچند نتیجه‌ای ندارد که هر دو خاص را اعمال کنیم؛ زیرا اگر خاص اعم را اعمال کنیم نتیجه‌ی تخصیص به خاص اخص حاصل می‌شود. اگر «اکرم العلماء» را به «لا تکرّم العالم العاصی» تخصیص بزنیم نتیجه این‌گونه می‌شود که عالم مرتکب عصیان، اعم از صغیره و کبیره نباید اکرام شود و دیگر تخصیص به خاص اخص، یعنی «لا تکرّم العالم المرتکب للکبائر» حاصلی ندارد.

البته باید توجه داشت که «لا تکرّم العالم المرتکب للکبائر» منحصص «لا تکرّم العالم العاصی» نیست؛ به دلیل اینکه با هم تنافی ندارند. مولا یک بار گفته عاصی را اکرام نکن، یک بار هم گفته است مرتکب کبیره را اکرام نکن. هرچند به خاص دوم نیازی نبود ولی گاهی به خاطر کثرت ابتلاء یا به جهت تأکید یا مورد سؤال بودن یا به خاطر جهتی دیگر از جهات، ممکن است این خاص را جدا گفته باشد. اینجا نظیر آنست که می‌گویند «مثبتین مفهوم ندارند» یعنی یکدیگر را تقیید نمی‌زنند. فرض کنید مولایی گفته است: «اکرم العالم» و یک جا هم گفته است: «اکرم العالم الفقیه»، کسی نباید بگوید وقتی مولا گفته «اکرم العالم الفقیه» پس مقصود از «اکرم العالم» فقط فقیه است؛ خیر، مثبتین یکدیگر را تقیید نمی‌کنند و اینکه مولا «عالم فقیه» را مخصوص به ذکر کرده است، یا به دلیل اهمیت آن است یا به خاطر این است که مورد غفلت واقع می‌شود یا به خاطر اینکه بیشتر مورد ابتلاء بوده یا دلیل‌های دیگر. اینجا هم که گفته است: «لا تکرّم العالم المرتکب للکبائر» و در عین حال گفته «لا تکرّم العالم العاصی» می‌توانیم بگوییم به نوعی و به یک معنا مثبتین هستند؛ یعنی مثلاً هر دو

اثبات حرمت اکرام می‌کنند و اثبات حرمت اکرام عاصی به طور مطلق، منافاتی با اثبات حرمت اکرام مرتکب کبائر ندارد و یکی مقید دیگری نمی‌شود، مگر در جایی که بدانیم اینجا مراد واحد است و اخص در مقام احتراز است. حال که این‌ها یکدیگر را تقیید نکردند، لامحاله وقتی «لا تکرم العالم العاصی» را مخصص «اکرم العلماء» قرار دادیم یعنی هیچ عالم عاصی را نباید اکرم کرد از جمله مرتکب کبیره را، در نتیجه اعمال مخصص دیگر (لا تکرم العالم المرتکب للکبائر) بی‌فایده می‌شود، مگر اینکه تأکید را برساند.

نظر دیگر این است که چه بسا باید خاص اعم، به خاص اخص تخصیص بخورد و حاصلش مخصص عام بشود که نتیجه این چنین می‌شود: «اکرم العلماء غیر العلماء المرتکب للکبائر». لکن چنانکه گفتیم این دو به یک معنا مثبتین هستند و همدیگر را تقیید نمی‌کنند.

این دو نظر از حیث نتیجه متفاوت هستند اما در هیچ‌کدام انقلاب نسبت رخ نمی‌دهد، لکن ممکن است کسی قائل شود که اول عام باید به خاص اخص تخصیص بخورد، بعد نسبت‌سنجی شود که طبق این نظر، انقلاب نسبت معنا دارد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی